

the policies governing the development plans of the second Pahlavi period and the Islamic Republic of Iran

Majid Hashemifara^{*}, Mohamadmahdi Esmaili^{}**

Farhad Zivyar^{*}**

Abstract

In studying the policies governing the development plans of the second Pahlavi period and the Islamic Republic of Iran, an attempt was made to analyze the analytical framework in order to understand the process and causes of economic development failures in the last seventy years. For this purpose, using an interdisciplinary approach, the role of civil and economic development in the effectiveness of the country's development policies was investigated. To the central government is the incomplete modeling of Western school development programs and the disregard for indigenous capacities and requirements and territorial planning. This imperfect modeling removed the people from economic management and replaced the government as a holding entity. In the period of the Islamic Republic, in order to make economic policies effective and get rid of these failures, it was tried to privatize and internalize the economy as the axis of planning and the resistance economy as the Iranian and Islamic model and the driver and axis of development. The Pahlavi era and the imposed war and sanctions have slowed the growth of economic development

Keywords: civil and economic development, economic policy, endogenous development, government-centered, resistance economy

^{*} Ph.D. student of public policy, Islamic Azad University, Department of Sciences and Realizations, Tehran, Iran, majidhashemifara@gmail.com

^{**} Member of the faculty of Tehran University and Minister of Culture and Islamic Guidance (Corresponding Author), m.m.esmaili@gmail.com

^{***} institute of humanities and cultural studies, Tehran, Iran, zivyar@ihcs.ac.ir

Date received: 2022/09/27, Date of acceptance: 2023/05/25



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

بررسی سیاست های حاکم بر برنامه های توسعه دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی ایران

مجید هاشمی فرا*

محمد مهدی اسماعیلی**، فرهاد زیویار***

چکیده

در مطالعه و بررسی سیاست های حاکم بر برنامه های توسعه دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی ایران سعی بر آن بود که چارچوبی تحلیلی به منظور درک فرایند و علل ناکامی های توسعه اقتصادی در هفتاد سال اخیر واکاوی گردد. بدین منظور، با بهره گیری از رویکردی میان رشته ای، نقش توسعه عمرانی و اقتصادی در کارآمدی سیاستهای توسعه ای کشور بررسی گردید.

پس از بررسی و ارائه نظریه های توسعه اقتصادی به مدل توسعه درون زا، تحقق تمدن ایران اسلامی رسیدیم. در این چارچوب فکری استقلال سیاسی و توسعه درون زا همزمان رشد نموده است. مدل توسعه درون زا به عنوان الگوی مستحکمی از مناسبات اقتصادی تعریف می شود. این الگو بیشترین میزان همگرایی با را با پتانسیل ها، مقدرات و محذورات داخلی کشور داشته و دارد. جهت پردازش و تحلیل اطلاعات و رسیدن به نتایج تئوری و عملی از روش

* دانشجوی دکتری سیاست گذاری عمومی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران، majidhashemifara@gmail.com

** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ایران (نویسنده مسئول)، m.m.esmaili@gmail.com

*** دانشیار پژوهشکده اندیشه سیاسی، انقلاب و تمدن اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، zivyar@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۵



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

مطالعات تطبیقی، کیفی، به شیوه تاریخی استفاده گردید. در مطالعه مذکور از روش ژرفا نگر استفاده گردید. زیرا توجه و تاکید بطور عمده بر روی تفاوت ها یا ویژگی های خاص برنامه ها و سیاست های اجرایی آنها است. نتایج حاصله نشان میدهد علل ناکامی سیاستهای کلی توسعه در دوره پهلوی دوم، توجه بیش از حد به دولت محوری، الگو برداری ناقص از برنامه های توسعه مکاتب غربی و بی توجهی به ظرفیت ها و اقتضائات بومی و آمایش سرزمینی است. این الگو برداری ناقص مردم را از مدیریت اقتصادی حذف و دولت را به عنوان نهاد تصدی گر جایگزین کرد. در دوره جمهوری اسلامی جهت کارآمدی سیاست های اقتصادی و رهایی از این ناکامی ها سعی بر آن شد خصوصاً سازی و درون زایی اقتصاد به عنوان محور برنامه ریزی قرار گرفته و اقتصاد مقاومتی به عنوان الگوی ایرانی و اسلامی و پیشران و محور توسعه باشد. البته میراث دوره پهلوی و جنگ تحمیلی و تحریم ها از سرعت رشد توسعه اقتصادی کاسته است.

کلیدواژه‌ها: توسعه عمرانی و اقتصادی، سیاستگذاری اقتصادی، توسعه درون زا، دولت محوری، اقتصاد مقاومتی

۱. مقدمه

با شدت گرفتن مشکلات اقتصادی در سالهای اخیر، چگونگی مدیریت مسائل در اولویت اصلی اداره سیاسی جامعه قرار گرفته است این امر تا آنجا پیش رفته است که امروزه پاسخ به چگونگی حل مسائل اقتصادی به مهم ترین شاخص عمومی جامعه در انتخاب های سیاسی تبدیل شده است. این موضوع به روشنی اهمیت و کارکرد اقتصاد در فضای تصمیم گیری های عمومی جامعه ایرانی را نشان می دهد در همه رفت و آمدهای سیاسی در دو سده اخیر نوع نگاه حکام به مسئله اقتصاد و حل مشکلات آن تابع یکی از دو رویکرد درونی و بیرونی به مسئله پیشرفت بوده است. شاید یکی از دلایل عمده در شکل گیری نگاه به خارج در اداره اقتصادی جامعه ایرانی و انحطاط سیاسی و ضعف عمده فناوری و منابع انسانی در سده اخیر بوده است. البته ادامه پرشتاب این سیاست در دوره های بعدی و ورود اندیشه تجدد به ایران نه تنها مشکلی از عقب ماندگی ایران را حل نکرد بلکه بسیاری از مزیت های داخلی را یا نادیده و یا از بین برد در نتیجه روحیه خودباوری ایرانی نیز به تاراج رفت. نظام برنامه ریزی در دوره پهلوی دوم نیز که در راستای دولت محوری و وابستگی اقتصادی طراحی و تنظیم شده بود، چند گانگی ساختاری در بخش های مختلف جامعه را عمیق تر کرد. همچنین ورود یکباره ایران از

یک جامعه سستی به شرایط مدرن و توسعه غربی بدون در نظر گرفتن مبانی نظری و فلسفی تمدن غربی که بسیاری از آنها بر اساس تعالیم و آموزه های عرفی جامعه، ناشناخته، مورد تردید و یا مورد نفی هستند و تاکید بر جلوگیری از نفوذ کمونیسم در غرب آسیا بر اساس اصل چهار ترومن از یک سو و از سویی دیگر اندیشه توسعه متکی بر خواسته ها و امیال سیاستمداران و صاحبان قدرت در تضاد با ماهیت استقلال طلبانه توسعه و نیاز های بومی و ملی بود. با روی کار آمدن مدل جدید حاکمیت در جمهوری اسلامی در دهه های پایانی قرن بیستم و تشکیل دولت که نقطه عطف مهمی در نظامهای سیاسی جهان محسوب میگردد رفع نیاز های انسان در جریان رشد و تکامل او در اصل دوم قانون اساسی و برای تحکیم بنیاد های اقتصادی آورده شد. توجه به این اصل بیانگر اندیشه ای جدید برای حکومتداری و تئوری های دولت است که حکایت از وضع وظایف جدیدی برای دولت در نظام ج. ا. ا. دارد. بعد از انقلاب ۱۳۵۷ و تا پایان سال ۱۳۶۷ دولتها فاقد برنامه منسجم بودند و شرایط ناشی از انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی در این مدت علت اصلی عدم تصویب و اجرای برنامه های توسعه ای بود. برنامه های بعدی توسعه نیز بدلالی که در پژوهش به آن می پردازیم. از توفیق چندانی برخوردار نبوده، توجه به این نکته ضروری است که ارزیابی تطبیقی نظام برنامه ریزی قبل و بعد از انقلاب اسلامی بر مبنای مدل های رایج بدون در نظر گرفتن مدل حکومتی ج. ا. ا. چندان راهگشا نخواهد بود. در تاریخ ایران معاصر دو رویکرد برای نحوه اداره اقتصاد وجود دارد: نگاه اول راه برون رفت از مشکلات را در اتکای به قدرت های خارجی و استفاده از دستورات دیکته شده سازمان های بین المللی برای اداره کشور میداند، و نگاه دوم ضمن لزوم بهره گیری معقول از تجربیات جهانی، رمز موفقیت را در استفاده بهینه از توانمندی داخلی و ایجاد زمینه برای رشد آن ها برمی شمرد. فرصت های حداکثری در حوزه سیاستگذاری عمدتاً در کشور ما در اختیار دسته اول قرار داشته است. سه دیدگاه متفاوت در علل شکست برنامه ریزی اقتصادی وجود دارد:

اول: دیدگاهی که ناکامی برنامه ریزی اقتصادی در کشور را ناشی از عوامل فنی یا به عبارت دیگر، ناشی از اشتباهات فنی سیاستگذاران و برنامه ریزان در انتخاب اهداف و ابزار اجرای این برنامه ها می داند. این دیدگاه تحولات اقتصادی ایران و کشورهای تازه صنعتی شده جنوب شرق آسیا مانند کره جنوبی را با هم مقایسه می کند و رشد جهشی کشورهای فوق را در چارچوب یک تحلیل اقتصادی محض به عواملی چون انتخاب استراتژی تشویق صادرات و در

مقابل، ناکامی برنامه های توسعه در ایران را به خطاهای سیاسی مانند انتخاب استراتژی درونگرای جانشینی واردات نسبت می دهد

دوم: دیدگاهی که برنامه ریزی اقتصادی در ایران و سایر کشورهای در حال توسعه را، نه به منزله تلاش آگاهانه دولت در این کشورها برای بهبود وضعیت اقتصادی خود، بلکه ابزار مدرن سرمایه داری مسلط بر استمرار روند استثمار اقتصادهای پیرامونی یا عقب افتاده می داند. این دیدگاه که به نظر می رسد از نظریه های معروفی در اقتصاد توسعه چون نظریه وابستگی الهام می گیرد ناکامی برنامه ریزی اقتصادی در ایران را به نگاه برون گرا در سیاستگذاری کلان کشور و دخالت نیروهای خارجی نسبت می دهد. یا این تلاش ها را غیر اصیل و برخاسته از نیات قدرتهای اقتصادی بزرگ تصور می کند. با نگاهی به تبار شناسی نظریه پردازان و مجریان برنامه های توسعه در دوران پهلوی و مبانی نظری ایشان در نوشتارها و مصاحبه ها نقش جریان سلطه و الگو گیری از مدل های غربی در طرح ریزی و برنامه ریزی اقتصاد ایران را میتوان بوضوح مشاهده کرد. البته ساخت سیاسی و رژیم های دولتی توتالیتر و دخالت های آشکار و پنهان در این حوزه را که عنصر مشترک بین دو دوره قبل و بعد از انقلاب است را نمیتوان نادیده گرفت. بخشی از موانع توسعه یافتگی ایران به بی اطلاعی از مفاهیم توسعه و بخش دیگر آن به ساختار اجتماعی، فرهنگی و تاریخی جامعه مربوط می شود. نظام برنامه ریزی کشور علیرغم پیروزی انقلاب اسلامی و گذشت چهار دهه از شعار استقلال و پیشرفت کشور اغلب در اختیار جریان فکری نظریه نوسازی بوده و بنظر میرسد نگاه عقلانی به تجربیات تلخ حاکمیت این تفکر در اداره کشور لزوم عزم جدی برای کنار گذاشتن این نگاه به پیشرفت و توجه به ظرفیت های ملی و رویکرد دانش بنیان، نسخه واقعی خروج از کشور از بن بست فعلی توسعه است. سوم: دیدگاهی دیگر که شاید بتوان به عنوان دیدگاه تلفیقی بعنوان یکی دیگر از عوامل ناکامی های دولت ها در برنامه ریزی های توسعه در دو دوره از آن نام برد، عدم توازن مناسب میان توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی است. بنظر می رسد رابطه توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی یک رابطه هم فراخوان بوده و هر کدام بر یکدیگر تاثیر میگذارند. توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی و بالعکس. با توجه به رویکرد نوینی که در تغییر فضای نظری و عملی مدیریت کشور با ابلاغ سیاست های اجرایی اقتصاد مقاومتی از سوی رهبر معظم انقلاب اسلامی صورت پذیرفته است در این مجال به برخی از خروجی ها و اقتضائات نگاه برون نگر در مقابل رویکرد تکیه بر ظرفیت های داخلی در تحولات اقتصادی معاصر پرداخته می شود. همچنین با ارزیابی تطبیقی، کیفی برنامه های توسعه ای قبل (پهلوی

دوم) و بعد از انقلاب و نتایج حاصل از آن در حوزه سیاستگذاری توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی، الگوهای پیروی شده موفق و ناموفق، نتایج آن، و علل ناکامی سیاستگذاری کلان اقتصادی در ایران، دولت محوری به جای برنامه محوری به عنوان یکی از دلایل اصلی ناکامی های اقتصادی در هر دو دوره مهمترین وجوه مشترک برنامه های توسعه، الگوهای پیروی شده موفق و ناموفق، نتایج آن، و علل ناکامی سیاستگذاری کلان اقتصادی دولت ها در ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲. بیان مسئله

سیاستگذاری اقتصادی یکی از شاخص های قدرت نرم است. قدرت نرم عبارت است از تولید توانایی هایی که از طریق آن بتوان جذابیت علمی، فرهنگی اجتماعی سیاسی را برای گروه های مختلف به وجود آورد. سیاستگذاری اقتصادی بخشی از توسعه درون ساختاری کشورها محسوب می شود. بنابراین لازم است تا زمینه های تحقق چنین فرآیندی ایجاد شود. مباحث سیاست گذاری اقتصادی صرفاً برای تحقق اهداف اقتصادی کشورها استفاده نمی شود، بلکه باید آن را در فرآیند کلی تری در ارتباط با اقتصاد و سیاست جهانی بررسی نمود. در واقع سیاستگذاری اقتصادی، نماد کنترل فرآیندهای توسعه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در بسیاری از کشورها محسوب می شود. در ایران وظیفه برنامه ریزی و سیاستگذاری اقتصادی همواره بر عهده سازمان برنامه و بودجه یا سازمان های مشابه مانند سازمان مدیریت و برنامه ریزی بوده است. بر اساس روند های سیاستگذاری اقتصادی در ایران شاهد چند مرحله اصلی در برنامه ریزی اقتصادی بوده ایم. پس از کودتای رضاخان، اولین مرحله مربوط به پی ریزی سازمان برنامه و اجرای پنج برنامه توسعه در کشور قبل از انقلاب پی ریزی شد. بعد از پایان جنگ جهانی دوم و در دوره ۱۳۲۷ تا ۱۳۵۶ (پهلوی دوم) پنج برنامه عمرانی تهیه، تصویب و به اجرا گذاشته شد و همگان بر این نکته توافق دارند که برنامه اول و برنامه پنجم با ناکامی مواجه شدند. اما برنامه های دوم سوم و چهارم قبل از انقلاب با توجه به افزایش قیمت نفت و پرازیری منابع مالی به اقتصاد کشور توفیق نسبی همراه بود. دولت محوری و وابستگی اقتصادی در نظام برنامه ریزی و به تبع آن دوگانگی ساختاری در بخش های مختلف جامعه از شاخصه های اصلی این دوره محسوب میشود. ورود ایران از یک جامعه سنتی به شرایط مدرن و توسعه غربی بدون توجه لازم به مبانی نظری و فلسفی تمدن غربی که بر اساس تعالیم و آموزه های عرفی جامعه ایران، ناشناخته و مورد تردید بودند و نیز جلوگیری از نفوذ کمونیسم

در غرب آسیا بر اساس اصل چهار ترومن از یک سو و از سویی دیگر اندیشه توسعه متکی بر خواسته ها و امیال سیاستمداران و صاحبان قدرت در تضاد با ماهیت استقلال طلبانه توسعه و نیاز های بومی و ملی بود. مرحله دوم برنامه ریزی اقتصادی در ایران مربوط به زمان پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی است. در سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ دولت فاقد برنامه مصوب بود. بدین معنا که نه برنامه ششم قبل از انقلاب که برای دوره زمانی ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۱ تنظیم شده بود، فرصت اجرا یافت و نه برنامه اولی که در دوره جنگ با اهتمام مدیران و کارشناسان سازمان برنامه و بودجه تهیه شده بود و به تصویب رسید، اجرایی گردید. در این دوره برنامه پنجم توسعه اقتصادی ایران که قبل از انقلاب تنظیم شده بود دچار وقفه گردید. این گسست و رخوت در ادامه برنامه های توسعه به دلیل شرایط ناشی از الزامات تغییر در نظام اداره کشور و ضرورت تحول در بنیاد های فکری و متعاقباً وقوع جنگ تحمیلی علیه ایران بود. در واقع شرایط انقلاب و جنگ در این دوره علت اصلی عدم تصویب و اجرای برنامه اقتصادی بود. مرحله سوم فرایندهای سیاستگذاری اقتصادی ایران مربوط به سال ۱۳۶۸ یعنی دوران بعد از جنگ تحمیلی است. در اواخر جنگ ایران و عراق ضرورت برنامه ریزی به خصوص با هدف بازسازی اقتصاد کشور بعد از جنگ مطرح شد و تهیه برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی در دستور کار سازمان برنامه و بودجه قرار گرفت. هر چند این برنامه به تصویب مراجع قانونی رسید، اما در میانه راه اجرای برنامه تعدیل اقتصادی در دستور کار دولت قرار گرفت و برنامه اول بعد از انقلاب از اهداف و سیاست های اولیه خود منحرف شد. در این دوران اقتصاد برنامه ریزی شده و نیز اقتصاد کترلی به اقتصاد بازار آزاد تبدیل گردید. در این مرحله سیاستگذاران کشور به دنبال جبران خسارت های ناشی از جنگ با سرمایه گذاری دولتی و بهره برداری حداکثری از ظرفیت های موجود کشور بودند. تبعات منفی اقتصادی جنگ و عملکرد ناکارآمد اقتصاد دولتی موجب شد با اولویت یافتن اصلاحات اقتصادی، بخش خصوصی نقش بیشتری را در اقتصاد بازی کند. علیرغم این سیاست، نقش دولت در طراحی و اجرای پروژه های مهم در توسعه اقتصادی همچنان پررنگ باقی ماند. و مرحله آخر در سیاستگذاری اقتصادی ایران مربوط به برنامه ای است که آن را هدفمند سازی یارانه ها می نامند. برنامه چهارم توسعه در چارچوب سند چشم انداز بیست ساله و ابلاغ سیاست های کلی رهبری انقلاب تهیه و تصویب گردید. لیکن بدلیل شعار زدگی و سیاستهای نامتعارف دولت نظیر حذف سازمان برنامه از فرآیند برنامه ریزی و سیاستگذاری در کشور هیچگاه به مرحله اجرا نرسید. ابلاغ سیاست های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی در سال ۱۳۸۴ راه

بررسی سیاست های حاکم بر برنامه های توسعه ... (مجید هاشمی فرا و دیگران) ۱۸۳

را برای سرعت بخشیدن به خصوصی سازی فراهم کرد. اما عملکرد برنامه چهارم نشان می دهد گرایش چندانی به سمت واگذاری به بخش خصوصی واقعی و توسعه جدی بخش خصوصی وجود ندارد و عمدتاً خصوصی سازی در قالب توسعه موسسات عمومی غیر دولتی و توزیع سهام عدالت دنبال شد. در برنامه پنجم نیز دستاورد چشمگیری در جلب و توسعه بخش خصوصی در اقتصاد ایجاد نشد. در هر یک از دوره های یاد شده می توان نقاط عطف جدیدی در سیاست گذاری اقتصادی را ملاحظه نمود. پس از گذشت سالهای متمادی از اجرای سیاست های اقتصادی مختلف و عموماً جهانی در ایران نه تنها شاهد بهبود اوضاع اقتصادی کشور نیستیم، بلکه بحرانهای فراگیری هم دامن گیر ما شده است. اولین پرسشی که در این میان به وجود می آید این است که آیا موضع و دیدگاهی که برای اداره کشور به عنوان سیاست گذار انتخاب کرده ایم، موضع درستی است یا خیر و به عبارت دیگر آیا مشکل این است که ما دچار روزمرگی شده ایم و موضع نظری نداریم و یا اینکه مواضع نظری ما نارسا است و اصولاً الگوی نظری اقتصاد ایران چیست؟ الگوهای پیروی شده موفق و ناموفق، نتایج آن و علل ناکامی سیاستگذاری کلان اقتصادی دولت ها در ایران قبل و بعد از انقلاب از چه عواملی ناشی می گردد؟ بعد از انقلاب اسلامی ایران و در دهه های متمادی قبل از انقلاب به جز دوره کوتاهی چند ساله این مسئله گریبانگیر کشور بوده است که همیشه اقتصاد ما دچار بحران بوده و قدرت تامین نیازهای مردم را متناسب با ظرفیت ها و شرایط نداشته است. به جرات میتوان گفت اگر با این نگاه به مسئله بنگریم تمامی ۱۰۰ سال گذشته به جز صرفاً چند سال معدود است که به صورت متعارف تامین نیازهای اشتغال و مصرف مردم با مشکلات اساسی روبرو بوده است. تامین نسبی نیاز کشور طی این تعداد معدود سال ها نیز دارای عللی تصادفی و خارجی بوده و ارتباطی به قدرت و توان تولیدی اقتصاد ایران نداشته است. الگوی نظری دوره اول انقلاب یعنی سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸ کاملاً متفاوت از الگوی نظری در سال ۱۳۸۰-۱۳۶۸ بود. تفاوت مهم این دو دوره در این است که در دوره اول و به ویژه در سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸ از دیدگاه نظری ما به دنبال ایجاد جامعه آرمانی بودیم که در هیچ کشور دیگری نمونه نداشته است. در این جامعه آرمانی قرار بود عدالت اقتصادی در همه اجزای جامعه برقرار باشد. در این زمینه تلاش و کوشش های عملی زیادی نیز انجام شد اما مسائل مختلفی نظیر جنگ ۸ ساله این آرزوی دیرینه را محقق نکرد. در دوره دوم تحت عنوان آزادسازی اقتصادی نوعی از اقتصاد سرمایه سالارانه را جایگزین کردیم. نتیجه آن هم بحران هایی مانند توزیع شدیداً نابرابر اقتصادی، بیکاری و تورم و تا حدی بی هویتی در مقابل اقتصاد

جهانی بود. در اوایل انقلاب قانون اساسی به سرعت تدوین و تصویب شد و پیش‌بینی‌های اقتصادی و یا موضع‌گیری‌های متن قانون اساسی هرچند بسیار روشن است اما در اکثر موارد مواضعی ناسازگار دارد. لیکن همه پذیرفتند که نظام اقتصادی جدیدی داشته باشند. در برنامه دوم توسعه نوعی بازگشت به نگرش اقتصادی مربوط به دوره برنامه سوم و چهارم پهلوی دوم مجدداً در ایران برقرار شد. نوع نگرش اقتصادی در سال‌های قبل از انقلاب در یک فضای فرهنگی متفاوت و نیز یک نقش بین‌المللی متفاوت برای ایران اجرا شده بود و از دیدگاه داخلی نیز یک جامعه یکپارچه و بدون تفاوت نبود. همچنین از دیدگاه دستگاه‌های بروکراتیک و تکنوکراتیک توان اجرای چنین برنامه‌ای را نداشت و بخش خصوصی اعتماد و اطمینانی به سرمایه‌گذاری در ایران پیدا نکرده بود. و طبیعی است که نظام اقتصادی طراحی شده با مسائل و مشکلات متعدد مواجه گردد. این نگرش از همان ابتدا با شکست مواجه بود و نمی‌توانست موفق شود هرچند در اوایل کار می‌توانست نتایج مثبتی از نظر اقتصادی بر روی کاغذ داشته باشد. در این شرایط حفظ هویت و اقتدار ملی در تداوم این وضعیت ممکن نبود و به تدریج بازده اقتصادی جامعه و تولید کلی آن کاهش پیدا کرده، حتی توزیع عادلانه نیز نمی‌توانست محرومیت‌های اقشار مختلف جامعه را جبران نماید. بر اساس آمار رسمی بانک مرکزی تولید سرانه به قیمت ثابت در سال ۱۳۷۹ به نسبت سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ به ۳۰ تا ۴۰ درصد پایین آمده بود. این در حالی است که در همین مقطع زمانی درآمد سرانه کره جنوبی سه برابر افزایش پیدا کرده بود. برنامه اول توسعه بعد از انقلاب بالاترین و برنامه پنجم توسعه کمترین رشد اقتصادی را داشته است. برنامه اول ۷/۵ درصد، برنامه دوم ۳/۳ درصد، برنامه سوم ۵/۵ درصد، برنامه چهارم ۵/۵ درصد و برنامه پنجم ۳۸٪- صدم درصد رشد اقتصادی را تجربه کردند. در مجموع می‌توان گفت برنامه اول توسعه کمترین و برنامه چهارم توسعه علیرغم ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ بیشترین اندازه و تصدی‌گری دولت در اقتصاد را داشته است. بی‌شک ارزیابی نظام برنامه‌ریزی کشور به پژوهشی عمیق، و همه‌جانبه نیاز دارد. ظاهراً کشور ما در مجموعه در هم تنیده‌ای از قوانین و مقررات گاه غیر مرتبط متداخل و غیر اثربخش گرفتار شده است. متأسفانه بخشی از تاریخچه برنامه‌ریزی در کشور دچار ضعف شناختی مفرط در تعیین اولویت‌های اصلاح ساختارهای کشور بوده است. به عبارت دیگر پتانسیل کشور طی یک دوره صرف مسائلی می‌شود که خود معلول مسائل مهم‌تر دیگر هستند و در صورت بقای دلایل اصلی این اصلاح جزئی پایدار نخواهد بود و ناکارایی‌ها و بی‌عدالتی‌ها را بازتولید خواهد کرد. به عبارت دیگر نقطه شروع موثر علت دور باطل توسعه‌نیافتگی هنوز ناشناخته

است. گرچه برنامه‌های توسعه پس از انقلاب نسبت به برنامه‌های عمرانی قبل از انقلاب از غنای بیشتری در ابعاد غیر اقتصادی برخوردار هستند، اما آنچه هنوز غلبه دارد نگرش اقتصادی آن هم با رویکرد کمی و تکنیکی آن است. در این مجال بدنال آنیم که بدانیم آیا مشکل اساسی در دوره پهلوی، درست بودن یا نبودن زیرساخت‌ها بوده؟ یا مشکل این بوده که با سیاستگذاری وارداتی در آن مقطع در مسیری حرکت کردیم و به سمت و سویی رفتیم که غایت حرکت کشور، غرب و غربی سازی جامعه بود؟ بعد از انقلاب اسلامی این اراده جمعی شکل گرفت که یک افق جدید ایجاد شود و از این رو است که مردم خواهان رفاه صرف نبودند. در غیر اینصورت ممکن بود به دنبال مدل های دیگری می رفتند. لذا باید پذیرفت که بعد از انقلاب اسلامی ایران شاهد پدید آمدن یک افق جدید بر مبنای اصول اساسی و مبتنی بر منافع ملی ایران بودیم، لیکن علیرغم تلاش های فراوان در ایجاد مدل جدید اقتصادی مبتنی بر نظام سیاسی تازه، نتایج تاسف باری در حوزه توسعه اقتصادی به ارمغان آمده است. سوال اصلی اینجاست که چرا علیرغم پیروزی انقلاب اسلامی و گذشت چهار دهه از شعار استقلال و پیشرفت و شعار عدم اتکا به غرب در برنامه ریزی های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، برنامه ریزی در کشور اغلب در اختیار نظریات غربی بوده است؟ و چرا نگاه به پیشرفت و توجه به ظرفیت های ملی و رویکرد دانش بنیان، به عنوان راه خروج کشور از بن بست فعلی توسعه است بر شمرده و عملی نشده است؟ تحلیل مسائل توسعه در همه کشورهای جهان و خصوصا ایران بدون توجه به تبار و پیشینه این مفهوم، تحلیلی ناقص و نا مفهوم است. توسعه در ایران اجرا و اقتباس مدلی از مدل غربی بود که از سوی کشورهای پیروز جنگ جهانی دوم و پس از جنگ سرد، به بسیاری از نقاط جهان صادر شد و ما در ایران ناخواسته با این پدیده آشنا شدیم در واقع توسعه غربی میهمان ناخوانده ما در این فرایند بود. رویکرد حاکم در دوره پهلوی این بود که باید به پیشواز این توسعه رفت. اما نباید نادیده گرفت که برنامه نویسان ما تعدادی از موسسات خارجی آمریکایی و انگلیسی بودند. مشکل اساسی در فهم ما از مدل های توسعه در ایران وضعیت شاخص های توسعه اقتصادی در کشور نیست. مشکل اساسی اینجاست که در ریشه این تحلیل ها نمی توانیم افق های توسعه را به وضوح و منطبق با اهداف واقعی کشورمان ببینیم. این رساله بدنال آن است تا مهمترین عوامل در ناکامی تحقق اهداف و سیاست های اجرایی برنامه های دولت ها در توسعه اقتصادی کشور در هفتاد سال اخیر را بیابد و با بررسی عوامل و متغیر های مهم و تاثیر گذار راهکار هایی برای برون رفت از وضعیت کنونی کشور را ارائه دهد.

۳. نظریه ها و چهار چوب نظری

۱.۳ نظریه های معاصر درباره توسعه

در سده های اخیر و در پاسخ به این سوال که چرا برخی کشورها به توسعه دست یافته و برخی دیگر همچنان توسعه نیافته باقی ماندند، اندیشه ها، نظریات و مکاتب توسعه مطرح و تا امروز مسیر رشد و تکاملی را طی نمودند. برای رسیدن به درکی مناسب، مرور برخی از مهمترین و تاثیر گذارترین این نظریات ضرورت دارد. در این بخش بر آنیم تا با بهره گیری از مفاهیم و نظریات ارائه شده به تبیین چهار چوبی نظری و تحلیلی در حوزه توسعه بپردازیم که بتواند مسیر توسعه مطلوب را رهنمون ساخته و دلایل ناکامی الگوهای توسعه را ریشه یابی کند. آلوین سو نظریه های معاصر در باره توسعه را به سه دسته تقسیم می کند که عبارتند از مدرنیزاسیون، وابستگی و مکتب نظام جهانی. نظریه پردازان الگوی مدرنیزاسیون بر این باورند که چنانچه کشورهای جهان سوم از ارزش های سنتی خود فاصله بگیرند و ارزش های غربی را پذیرا شوند، به کمک آموزش و پرورش، انسان های واجد انگیزه پیشرفت تربیت کنند و روابط اقتصادی خود را با جهان سرمایه داری گسترش دهند، نظام سیاسی مردم سالاری را برای اداره جامعه انتخاب کنند و آمریکای شمالی و اروپا را الگوی توسعه قرار دهند، در آن صورت می توانند همانطور که غرب از گذشته سنتی خود فاصله گرفته است و به پیشرفت های فراوانی نائل آمده است، اینان نیز به سوی توسعه گام بر می دارند. یکی از انتقادهایی که بر نظریه توسعه مبتنی بر مدرنیزاسیون دانسته اند این است که چون کشورهای کمتر توسعه یافته تجربه و گذشته کشورهای اروپایی و آمریکا را نداشته اند، نباید انتظار داشت که این کشورها برای دست یابی به توسعه اروپا و آمریکا را الگوی خود قرار دهند. انتقاد دیگری که بر این نظریه وارد است این است که کشورهایی نظیر ایران و سایر دولت های اسلامی می توانند با حفظ ارزش های سنتی خود به پیشرفت های اقتصادی و صنعتی نایل آیند. زیرا دستیابی به موفقیت های اقتصادی لزوماً نیازی به کنار گذاشتن ارزش های سنتی ندارد. همچنان که در کشور خود شاهد این پیشرفت ها بدون تکیه بر غربی بوده و هستیم. طرفداران نظریه وابستگی بر این

باورند که تجارب کشورهای جهان سوم با ممالک صنعتی غرب متفاوت است و این کشورها نمی توانند راه غرب را دنبال کنند و کشورهای صنعتی غرب را الگوی توسعه خود قرار دهند. لذا باید علل توسعه نیافتگی را به کمک نظریه وابستگی تبیین کنند. آنگاه برای توسعه خود در پی یافتن راه حل باشند و طبق نظریه وابستگی در کشورهای صنعتی شهرهای به نام متروپل یا مرکزی به وجود می آید که شهرهای بزرگ کشورهای جهان سوم را اقماری یا پیرامون خود قرار می دهد و به این شکل شهرهای متروپل به مبادله با شهرهای اقماری می پردازند. به همین ترتیب در درون کشورهای جهان سوم شهرهای متروپل و شهرک های اقماری به وجود می آید و تا زمانی که این رابطه متروپل و پیرامون وجود داشته باشد و توسعه شهرهای اقماری تابع شهرهای متروپل خواهد بود. بنابراین شهرهای اقماری برای رسیدن به توسعه مستقل باید رابطه خود را با شهرهایی متروپل از هم بگسلند. زیرا قمرها بیشترین توسعه اقتصادی خود را زمانی تجربه می کنند که پیوندشان با متروپل در حد بسیار ضعیفی باشد. انتقادی که بر نظریه وابستگی وارد است این است که نمی توان جهان را به دو قطب به مرکز و پیرامون تقسیم کرد. زیرا کشورهای دیگری در جهان وجود دارند که در قلمرو هیچیک از این دو قطب قرار نمی گیرند. در نظریه نظام جهانی فرآیند جهانی شدن شرایطی را فراهم آورده است که کشورهای جهان سوم و پیرامون از پیوستن به آن ناگزیرند یعنی ملحق شدن کشورهای پیرامونی فرصتی را برای این کشورها فراهم می آورد که به منابع ارزشمندی مانند فناوری سرمایه و مهارت ها دست می یابند و در این میان نقشی را برای خود ایفا می کنند به عنوان مثال نیروی کار فراوانی که در این کشورها وجود دارد موجب می شود که این نیروها یک کار در خصوص بعضی از مهارت ها تخصصی که از کننده به بازار جهانی کار بیوندند. (آلویس سو ۱۳۷۷: ۱۰). نظریه نظام جهانی نیز از سوی منتقدان مورد انتقاد قرار گرفته است. از جمله انتقادات نسبت به جهانی شدن روندی است که در مرزهای سیاست و اقتصاد فراتر می رود و علم و فرهنگ و سبک زندگی انسان ها را در بر می گیرد و موجب سلطه ایدئولوژیکی کشورهای قدرتمند بر کشورهای ضعیف می شود. همچنین انتقال دارایی ها و جریان آزاد سرمایه ها موجب فرار سرمایه ها از کشورهای فقیر به کشورهای غنی می گردد. به علاوه ضرورت استفاده از نیروی کار متخصص از اهمیت نیروی کار غیر متخصص که کشورهای در حال توسعه از آن برخوردارند می کاهد. (همان ۱۳۷۷: ۳۵). نظریه توسعه لوئیس نیز که در بین نظریات و مکاتب توسعه، به فرآیند مهاجرت از روستا به شهر توجه کرد، بعدها توسط جان فی و گوستاو رانیس توسعه یافت. این مدل به عنوان نظریه عمومی فرآیند توسعه نیروی کار مازاد ملت های جهان سوم در طی دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰

شناخته شد. در این مدل، اقتصاد شامل دو بخش است: نخست: بخش سنتی (روستایی) که مشخصه آن بهره‌وری بسیار پایین و مازاد نیروی کار است. دوم: بخش صنعتی (شهری) که دارای بهره‌وری بالایی است و بتدریج از بخش روستایی، نیروی کار جذب آن می‌گردد. مدلی که پهلوی دوم در توسعه اقتصادی از آن استفاده کرد مبتنی بر تجویزات این نظریه است. (مهدوی ۱۳۷۹، ۳)

از دید نظریه وابستگی، می‌توان با وجود روابط خارجی با بخش‌های توسعه یافته جهان، به توسعه دست یافت. با این حال، این نوع توسعه، نوعی توسعه وابسته است یعنی از محرک و انگیزه داخلی (درون کشور در حال توسعه) برخوردار نیست و بنابراین در برابر تغییرات پراکنده بازار جهانی، بسیار آسیب‌پذیر است. نظریه وابستگی از این تصور آغاز می‌شود که منابع از سمت کشورهای حاشیه یعنی کشورهای توسعه نیافته و فقیر به سمت کشورهای هسته یعنی کشورهای ثروتمند جریان می‌یابد. این امر به انباشتگی ثروت در کشورهای ثروتمند و فقیرتر شدن کشورهای فقیر می‌انجامد. بر خلاف نظریه مدرنیزاسیون، نظریه وابستگی بر این مبناست که همه جوامع از طریق مراحل مشابه و یکسان به توسعه نمی‌رسند. کشورهای پیشامدرن دارای ویژگی‌ها، ساختارها و نهادهای منحصر به فردی مربوط به خود هستند و نسبت به اقتصاد بازار جهانی ضعیف‌ترند، در حالی که کشورهای توسعه یافته هرگز در گذشته، در چنین موقعیت و جایگاهی نبوده‌اند. نظریه پردازان وابستگی معتقدند که کشورهای در حال توسعه، از نظر اقتصادی آسیب‌پذیر باقی خواهند ماند، مگر آنکه ارتباط خود را با بازار جهانی کاهش دهند.

Mtholyoke.edu. ۱۹۶۶ <https://www.mtholyoke.edu/acad/intrel/depend.htm> College, July

۲۴-۰۵-۲۰۱۳ Retrieved

در دهه‌های اخیر، ایده و مفهوم خطی توسعه در نظریات و مکاتب مسلط توسعه به چالش کشیده و معانی و تفاسیر جدیدی از توسعه با محوریت فرهنگ و انسان و تقدم ملت‌ها بر دولت‌ها، نمود یافته که در اصطلاح به نظریات پساتوسعه مشهور گردیده است. در سال‌های اخیر در ایران نیز مفهوم اقتصاد توسعه با این رویکرد در برخی از نظریه‌ها و با عنوان اقتصاد مقاومتی مطرح می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهد اگرچه این دو رویکرد در برخی جهت‌گیری‌ها، مانند طرد و نفی بسیاری از مؤلفه‌های الگوی مدرنیستی توسعه، مانند تک خطی بودن، نگاه تقلیل‌گرایانه، تبعات ویران‌کننده زیست محیطی و اخلاقی آنها و نیز تأکید بر توسعه بومی، محلی، مقوله فرهنگ، اخلاق توسعه‌سنخیت‌هایی دارند، اما از منظر شالوده‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، ارزش‌شناسی و غایت‌شناسی، تفاوت‌های بنیادینی با

یکدیگر دارند. نظریه پردازان پساتوسعه معتقدند شیوه زندگی غربی اصولاً شاید هدف مطلوبی برای سایر کشورها نباشد و اساساً برای آن کشورها، واقع گرایانه هم نیست. آن ها مدعی هستند که توسعه یعنی از دست رفتن فرهنگ خود کشور، تغییر هویت و برداشتی که مردم از خودشان دارند و همچنین دگرگونی شیوه های زندگی، مفاهیمی مثل فقر کاملاً مبتنی بر فرهنگ هستند و ممکن است از فرهنگی به فرهنگ دیگر، معانی کاملاً متفاوتی داشته باشند. نهادهایی که نگران توسعه نیافتگی هستند، کاملاً غرب محور به نظر می رسند و پژوهشگران پساتوسعه می خواهند فرهنگ های دیگر هم در تفکر توسعه محور، حرفی برای گفتن داشته باشند. پساتوسعه به فرهنگ و معرفت محلی توجه دارد و نوعی دیدگاه نقادانه در برابر علوم رایج ارائه می دهد و ارتقای جنبش های مردمی محلی را تشویق می کند. همچنین صاحب نظران پساتوسعه طرفدار تغییر ساختاری به منظور رسیدن به همبستگی، تعامل، و توجه بیشتر به دانش و معرفت سنتی هستند. (سمیعی، علیرضا ۶۶، ۱۳۹۴)

۲.۳ نظریه نوسازی و نگاه برون نگر

تکامل گرایی نگرشی امپریالیستی بوده و نظریه نوسازی نیز سندی است دال بر سلطه آمریکا در قرن بیستم. در نتیجه در این وضعیت وظیفه نظریه توسعه تفسیر روابط قدرت معاصر است. در گفتمان های تاریخی که متأثر از هژمونی غربی هستند. دانش و قدرت به طور پیچیده و ظریفی با هم درآمیخته اند. (هاول ۱۹۸۵ صفحه ۲۵). مضمون اصلی توسعه گرایی این است که تغییرات اجتماعی بر اساس الگوی از پیش تعیین شده ای که منطق و جهت آن نیز مشخص است اتفاق می افتد. کسانی که خود را پیشوایان این مسیر می دانند داعیه داشتن دانش و فهم ای ویژه از جهت این تغییرات را دارند. در واقع توسعه گرایی بیان حقیقت از دیدگاه مراکز قدرت و تئوریزه کردن و بلکه ایدئولوژیزه کردن مسیر توسعه است. (ساعی ۱۳۸۴: ۱۸). نوسازی در جوامع عموماً با بروز مشکل و بحران در مسیر تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشورها همراه است. بالاخص با توجه به غفلتی که این مکتب از توانمندی های درونی جوامع دارد. نگاه برون زا به پدیده نوسازی بدون در نظر گرفتن بافت اجتماعی طبقاتی سیاسی فرهنگی و اقتصادی جوامع می تواند زمینه ساز بروز نابسامانی در جامعه را فراهم آورد و با آسیب رساندن به منافع طبقاتی و اجتماعی افراد زمینه بروز ناامنی و نابرابری را در جامعه رقم بزند بروز چنین حالتی می تواند واکنش نیروهای اجتماعی را که در روند شکل گیری نوسازی آسیب پذیر شدند، در پی داشته باشد شاید با همین آسیب شناسی و تجربه عملی حاکمیت دیدگاه های این مکتب

در ایران، نظریه نوسازی جدید در غرب شکل گرفته است. مطالعات نوسازی جدید در نتیجه توجه بیشتر به تاریخ و مطالعات مشخص موردی دیگر اعتقادی به مسیر یک طرفه توسعه به سمت الگوی غربی نداشته و اینکه هر یک از کشورهای جهان سوم می تواند مسیر خاص خود را به سمت توسعه دنبال نماید را پذیرفته اند. (سو ۱۳۸۸: ۶۸). بسیاری از صورت های تکامل گرایی توسعه را طبیعی و درون زا می دانند. در حالیکه نظریه نوسازی به تاثیر عوامل بیرونی اهمیت می دهد. نظریه نوسازی بیشتر به عنوان یک پارادایم مطرح است و به طیف وسیعی از پروژه های مبتنی بر تغییرات درون زا مانند تمایز اجتماعی عقلانیت گسترش آن گرایی اکتسابی اختصاصی بودن و یا برخی پروژه های مربوط به تغییرات برون زا مانند گسترش روابط بازار اشاعه فناوری و صنعتی شدن غربی شدن ملت سازی و تشکیل دولت تاکید دارد. اگرچه نظریه نوسازی در دل خود نظریه های متنوعی دارد با این حال اهمیت اثرات برون زا در این رویکرد جزئی و ثانویه است. ما نوسازی را در معنی دقیق نظریه یک نظریه واحد یکپارچه و منسجم نمی بینیم. در واقع نوسازی دیدگاهی فراگیر در ارتباط با مسائل تطبیقی توسعه ملی است که توسعه را چند بعدی و چند علتی دانسته و علل متنوعی از جمله اقتصادی سیاسی و فرهنگی را برای آن مفروض می داند و به جای عوامل بیرونی اولویت را به مسائل عوامل درونی می دهد. طارقیان ۱۹۹۲: ۷۸) به احتمال زیاد بزرگترین تناقض نظریه نوسازی تناقض بین درونزا یا برونزا بودن محرک نوسازی باشد. در نتیجه تناقض در تفکر توسعه شکاف بین توسعه به مثابه فرایندی که در آنجا از یک طرف و تغییراتی با منشاء بیرونی تحت حمایت امپریالیسم سرمایه داری و جهان گرایی از طرف دیگر است در واقع در این نظریه دوگانگی بخش سستی، نشان دهنده رشد درون زا و مربوط به تعامل با نیروهای بیرونی در زیرساخت ها فنون تولید تجارت ارزش ها و کمک های توسعه ای است. (جان ندروین ۱۳۹۴: ۹۴).

نظریه نوسازی با کمونیسم در جریان جنگ سرد بر سر تقسیم جهان به رقابت پرداخت درهای باز اقتصاد تجارت آزاد و نو مرکانتیلیسم اقتصاد برنامه ریزی متمرکز دو مسیر اصلی نوسازی بودند. هدف سیاست های تطبیقی ارزیابی راهی بود که کشورهای پیشا صنعتی باید از آن برونند به همین ترتیب نوسازی در عمل مترادف با غربی شدن بود. تاریخ هرودوت سرشار از مقایسه های بین فرهنگی بوده که بر مبنای مطابقت ها و تفاوتها به نگارش درآمده است (هاگن ۱۹۶۴: ۲۵) از همان آغاز در سنت غربی مقایسه های بین فرهنگی با برداشت های تاریخی در تعامل بوده است (جان ندروین ۱۳۹۴: ۵۴) راه دیگر تلقی نوسازی به مثابه مجموعه ای از متغیرهای اساسی همچون عقلانی شدن و صنعتی شدن است. این خوانش هم ممکن

بررسی سیاست های حاکم بر برنامه های توسعه ... (مجید هاشمی فرا و دیگران) ۱۹۱

است نقطه پایان مشخصی نداشته باشد اما مشکل اصلی تعیین حدود و ثغور این متغیر هاست. اینکه به کدام متغیرها باید توجه شود و چه چیزی جز خصوصیات اصلی مدرنیته است. (همان: ۵۵).

۳.۳ نوسازی یا غربی سازی در ایران

دو نظریه مهم توسعه اقتصادی و سیاسی از بعد از جنگ جهانی دوم شامل مکتب نوسازی و مکتب وابستگی بود. در ایران نظریه نوسازی، مبنای تحولات ایران بعد از جنگ دوم جهانی است و هنوز بعد از گذشت قریب به چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی همچنان و علیرغم افت و خیزهایی این نگاه در اقتصاد سیاسی کشور ما حاکم می باشد. مفهوم نوسازی و توسعه بعد از جنگ جهانی دوم رایج شد. در واقع نوسازی تلاشی برای قبول الگوی اقتصادی غربی قلمداد می شد و نهادهای ارزشی و سنتی که در طول تاریخ پدید آمده بودند نامناسب تلقی شده و نهادها و ارزش های وارداتی جانشین آنها می شدند. اصل چهار ترومن آغازی بود بر پروژه نوسازی و یا به عبارتی غربی سازی ایران که در روند تشکیل سازمان برنامه و پی ریزی برنامه ریزی توسعه در ایران نقش موثری داشت. مکتب نوسازی پیشرفت را حالتی تکاملی می داند که تغییر اجتماعی در آن فرآیند یکسویه و تک خطی رو به سوی پیشرفت و تدریجی بوده است. عبارتی جامعه انسانی به طور اجتناب ناپذیری در راستای یک جهت اروپایی یا آمریکایی شدن از مرحله های بدوی به مرحله ای پیشرفته سیر میکند (سو ۱۳۸۸، ۲۷)

۴. چارچوب نظری: مدل توسعه درون زا (اقتصاد مقاومتی)

مفهوم درون زا از اساس منکر این باور است که توسعه مساوی با نوسازی و مساوی با غربی سازی است. پس خود اتکایی با پایان توسعه یکی نیست، بلکه مراد تعریف و ایجاد توسعه از درون است. توسعه درون زا یعنی ما در مسیری قرار نداریم که عده ای جلوتر از ما در حال دویدن باشند و ما در تعقیب آنها باشیم. به تعبیری دیگر منشاء نوسازی درونی است. پس نوسازی فقط به مفهوم اقتباس مدل های خارجی نیست، بلکه می تواند به معنی نوسازی سنت هم باشد. نوسازی وارداتی سبب تخریب سرمایه اجتماعی و فرهنگی موجود می گردد. همان گونه که مکتب نوسازی غربی سنت را مقاومتی در برابر تغییر می دانست. نوسازی به معنی

توسعه شمول گرایي که ریشه در استعمار گرایي دارد و مبتنی بر ساختاری دوگانه است. (سو ۱۹۹۰: ۴۵) نظریه نوسازی جدید سنت را فقط به عنوان مانعی در برابر تغییرات در نظر نمی گیرد بلکه آن را منبع نوآوری نیز می شمارد. برعکس نوسازی از درون به معنی اعاده و انطباق سرمایه فرهنگی و اجتماعی موجود است. در همین راستا ادبیات وسیعی در ارتباط با توسعه و سازمانهای سنتی پرداخته اند. (جان ندرین ۱۹۹۵: ۶۷). با این وجود درونزا گرایي اصلی ثابت نیست به طور کلی تشخیص مرز بین درون و بیرون یکی از مشکلات اساسی تفکر توسعه است. (گوردون ۱۹۹۱: ۱۱). طبق نظر اسکوبار مشکل توسعه این است که اساساً خارجی بوده و مبتنی بر مدل جهان صنعتی است. بنابراین به جای آن به گفتمانی درونزا نیاز داریم. (کیلی ۱۹۹۹: ۱۲) درست از جایی که استعمار گرایي کوتاه آمد توسعه وظایف آن را به عهده گرفت. این دیدگاه به همان اندازه نظریه نوسازی قدیمی را نقد می کند. تحلیل مناسبتر چند محور گرایي است. لذا پاسخ مناسب به اروپا مداری جهان سوم گرایي نیست بلکه بازنشاسی کانون های متعدد است. (جان ندرین پیترز انور محمدی، نظریه توسعه، ۱۷۴: ۱۷۵).

با توجه به اینکه موضوعات مربوط به نظریه های علمی و اجرای آن ها در حوزه های توسعه ای در جهان سوم و ایران معاصر، بر گفتمان توسعه غربی مبتنا یافته است، اکنون نارسایی ها و ناکارآمدی های در عرصه عملیاتی و اجرایی این گفتمان در ایران به خوبی پیداست. بستر گفتمانی ادبیات توسعه در جهان بر اساس گفتمان توسعه شکل گرفته است. شناخت منشاء و شرایط اجتماعی در فهم این پارادایم بسیار مهم است. یکی از نشانه های شروع گفتمانی در عصر جدید توسعه در جهان با سخنرانی ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا در سال ۱۹۴۹ میلادی آغاز گردید و بر اساس آن طرح مارشال برای دوران بعد از جنگ جهانی دوم و در خصوص کشورهای آسیب دیده به اجرا درآمد. این سخنرانی پیوندی ناگسستنی با نیازها علائق و تمایلات آمریکا به عنوان بازیگر اصلی نظام بین الملل پس از جنگ جهانی دوم ایجاد کرد. به نظر می رسد تولید و توزیع این گفتمان جدید در باب توسعه صرفاً یک پاسخ به نیاز به مشکلات داخلی در کشورهای توسعه نیافته نبود، بلکه راهی بود برای تداوم وابستگی و جلوگیری از انقلاب های کشورهای تحت سلطه جهان غربی. به بیانی دیگر آغاز عصر توسعه غربی ریشه در ظروفی دارد و دیگر استعمار کشورها به صورت مستقیم یا قرار دادن دولتهای دست نشانده توسط کودتاهای نظامی در آن کشورها نمی توانست منافع استعمارگران را تامین و حضور غرب در جهان را تضمین نماید. بنابراین بستر شکل گیری توسعه معنا و مفهومی استعماری پیدا کرد و تبدیل به اقتصاد توسعه گردید و این همان چیزی است که می توان از

بررسی سیاست های حاکم بر برنامه های توسعه ... (مجید هاشمی فرا و دیگران) ۱۹۳

آن به استعمارگرایی جدید تعبیر نمود. گفتمان اخیر هیچ تناسب یا سنخیتی با شرایط داخلی کشور های توسعه نیافته نداشت. این ایدئولوژی توسعه گرایی بر پایه مدرنیسم و تجدد گرایی غربی شکل گرفته است. توسعه غربی با حذف جهان بینی هستی شناسانه این قلمرو را از عمق و باطن آن حذف نموده و به جای تعالی روح، دغدغه های دنیوی و ارضای نفسانیات و نیازهای نباتی انسان را جایگزین نمود و دغدغه زندگی این جهانی را به تنها دغدغه واقعی انسان ها مبدل ساخت. یکی دیگر از نارسایی های گفتمان توسعه در بعد نظریه پردازی این است که توانایی لازم را برای اقتناع و اثبات خود در بین ملل و کشورها نداشته و در عمل نیز در تحقق وعده های خود موفق نبوده است. علاوه بر این با عنایت به ریشه های معرفتی اجتماعی تاریخی و فلسفی شکل گیری گفتمان توسعه غربی از یک طرف و اقتضائات فرهنگی اجتماعی و تاریخی ایران به نظر می رسد این گفتمان تناسبی با مصالح و مقتضیات و شرایط تاریخی و اجتماعی و فرهنگی ایران نداشته و حتی در صورت تناسب و سازگاری از کفایت نظری لازم و کارآمدی نیز برخوردار نیست و برای زیست بوم ایرانیان مطلوبیتی ندارد و تحقق آن در جهان نتیجه ای جز کپی برداری و تقلید از انسان و جامعه غربی به دنبال نخواهد داشت و مدل و برنامه توسعه بومی درون زا و مبتنی بر شرایط تاریخی فرهنگی و اجتماعی تنها راه برون رفت از شرایط موجود و ماندگاری پیشرفت و توسعه است. در بطن قانون اساسی جمهوری اسلامی و در بیانات امام خمینی (ره) و مقام رهبری عدالت همگام با توسعه مد نظر می باشد. عدالت به عنوان هدف و رشد و توسعه مقدمه عدالت در نظر گرفته شده است. همچنین، رهبری انقلاب، توسعه و رشد را در کنار عدالت، مطلوب یک نظام اقتصاد اسلامی می دانند. قانون اساسی و گفتمان انقلاب اسلامی پیش نیاز هایی برای توسعه درون زا بر شمرده است. در ایران مدل توسعه درون زا به عنوان الگوی مستحکمی از مناسبات اقتصادی تعریف شده است. این الگو بیشترین میزان همگرایی را با پتانسیل ها، مقدرات و محدودرات داخلی کشور داشته و دارد. توسعه رشدی هماهنگ و موزون در همه ابعاد مادی، روانی و معنوی است. لذا توسعه نه تنها مفهومی صرفا اقتصادی نیست، بلکه دارای ابعاد متعدد در حوزه های اجتماعی است. توجه صرف کشورهای جهان سوم به توسعه در بعد اقتصادی سبب پیشرفت توأم با وابستگی آن ها شد. بنابراین توسعه امری تک بعدی نیست، بلکه لایه های متعددی در حوزه های اجتماعی دارد و چه بسا لایه های مادی آن در اولویت توسعه یافتگی یک کشور قرار نگیرد.

استقلال سیاسی، منافع ملی، توجه به ارزش های انسانی، عزت در توسعه اقتصادی و تقویت عناصر ملی و بومی برای حفظ فرهنگ و ارزش های ملی از مولفه های مهم در رقابت

بین در مقوله توسعه برون‌زا با توسعه درون‌زا برشمرد می‌شوند. مدل توسعه درون‌زا قائل به در نظر گرفتن ظرفیت‌های داخلی و متناسب کردن این ظرفیت‌ها با ساختار اجتماعی و فرهنگی کشور است. در این فضا هر چند بازار آزاد بین‌المللی به عنوان یک مدل رقیب مورد بررسی قرار می‌گیرد ولی الزاما پذیرفتی هم نیست که تمام شبکه داخلی اقتصاد در گرو تجویزات نظام اقتصادی بین‌المللی قرار گیرد. توجه به مدل‌های غربی توسعه یافتگی نشان‌دهنده این است که مسیر غربی، مسیری است که گرفتار در فردگرایی و محصول‌محور بودن است. سوای از اینکه امکان تکرار این موضوع برای کشورهای جهان سوم هم مقوله‌ای زمان‌بر هست و هم غیرعقلانی، پیشرفت و توسعه اساساً مقوله‌ای مکانیکی؛ آن‌گونه که غرب می‌اندیشد نیست. غرب بر آن است که فردگرایی موتور اصلی توسعه یافتگی است که سبب صنعتی شدن، مدرنیزاسیون و نهایتاً لیبرالیسم اقتصادی شده است و این نوع نگاه، توجه به مقولات انسانی و فرهنگی را مورد بی‌مهری قرار می‌دهد و برای موجه جلوه دادن آن‌نهادهای حقوق بشری برای حراست از ارزشهای بشری را ایجاد کرده است، این استدلال از اساس معیوب است. لزوم توجه به ظرفیت‌های داخلی و منابع درونی یا نگاه زیست‌بومی برای توسعه یافتگی یکی از پیش‌شرط‌های توسعه یافتگی کشورهای کمتر پیشرفته و یا توسعه نیافته است. پیشرفت از درون متعاقباً سبب توجه به عناصر دیگر توسعه یافتگی مثل ابعاد اقتصادی و اجتماعی نیز خواهد شد. چرا که پیشرفت از درون الزاماً با توجه به منابع بومی صورت می‌گیرد. در ایران مدل توسعه درون‌زا و نگاه به بیرون یکی از مصادیق توجه به منابع درونی کشور است. در این مدل ظرفیت‌های ملی شبیه به ظرفیت‌های ایدئولوژیک، فکری، مالی، ذخایر و مواهب الهی و نیروی انسانی با توجه به شرایط کشور مورد توجه قرار می‌گیرد و نگاه صرفاً به مدل‌های بیرونی نیست و می‌توان آن را بدیلی برای مدل توسعه غربی و تجویزی قلمداد کرد.

۵. مفهوم برنامه ریزی

تعریف واحدی از برنامه و برنامه ریزی وجود ندارد. عده‌ای برنامه ریزی را تخصیص منابع توسط برنامه و نه بازار بیان می‌کنند در تعریفی دیگر برنامه ریزی را استفاده بهتر از منابع دانسته‌اند و گروهی نیز آن را تصمیم‌گیری درباره راه‌های متفاوت دستیابی به اهداف می‌دانند. (توفیق ۱۳۵۹، فصل اول). برنامه ریزی اقتصادی را می‌توان کوشش آگاهانه دولت در جهت هماهنگی تصمیمات اقتصادی در بلندمدت و تاثیر گذاشتن، جهت دادن و در برخی موارد

بررسی سیاست های حاکم بر برنامه های توسعه ... (مجید هاشمی فرا و دیگران) ۱۹۵

حتی کنترل سطح و رشد متغیرهای اصلی اقتصادی یک کشور مانند: درآمد، مصرف، اشتغال، سرمایه گذاری، پس انداز، صادرات و واردات و غیره برای رسیدن به یک سلسله هدف های از قبل تعیین شده توسعه دانست. بالاخره فرایند برنامه ریزی را می توان تمرینی دانست که طی آن دولت ابتدا هدف های اجتماعی را انتخاب می کند، سپس هدف های مختلف را تعیین می کند و بالاخره چارچوبی برای اجرا هماهنگی و کنترل برنامه توسعه تشکیل می دهد. (تودارو ۱۳۸۳-۴۴۴)

۶. مفهوم توسعه

توسعه در لغت به معنای گسترش دادن و از نظر اندیشه ورزان علوم اقتصادی و اجتماعی، جریانی چند بعدی و به معنای ارتقای مستمر کل جامعه و نظم اجتماعی به سوی زندگی بهتر یا انسانی تر است. (تودارو ۱۳۶۹: ۲۳) توسعه عبارت از کلیه کنشهایی است که به منظور سوق دادن جامعه ای به سوی تحقق مجموعه ای منظم از شرایط زندگی جمعی و فردی صورت می گیرد که در ارتباط با بعضی ارزشها مطلوب تشخیص داده شده است. در حقیقت توسعه به مثابه کوششی است به منظور نیل به تعادلی که تاکنون تحقق نیافته است و یا راه حلی است در جهت رفع فشارها و مشکلاتی که پیوسته بین بخشهای مختلف زندگی اجتماعی و انسانی وجود داشته و تجدید حیات می یابد. (گی روشه ۱۳۸۱: ۱۶۶-۱۶۵) توسعه را باید جریانی چند بعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در مباحث اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای مالی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر است. توسعه را باید بهتر شدن روابط تولیدی و افزایش کمی اقتصادی در امر تولید و مصرف جامعه و بالا رفتن شرایط کیفی از نظر اجتماعی (سطح سواد، رفاه عمومی، بهداشت و درمان و غیره) و انسانی تر شدن زندگی و روابط اجتماعی دانست. با این تعریف، توسعه را نمی توان تنها در مفهوم اقتصادی آن محدود ساخت، بلکه مفهومی وسیع و پرحاشیه دارد. توسعه تنها افزایش ابعاد مادی و کمیته موجود نیست، بلکه تبدیل کمیت است به کیفیتی مطلوبتر، کارآمدتر، والاتر و انسانیتور. (کامران ۱۳۷۴: ۴۲).

۷. ابعاد توسعه

توسعه سیاسی: فرایندی است که زمینه لازم را برای نهادی کردن شکل و مشارکت سیاسی فراهم می کند و حاصل آن افزایش توانمندی یک نظام سیاسی است.

توسعه اقتصادی: فرایندی است که در طی آن، چارچوب های اقتصادی و اجتماعی جامعه دگرگون می شود. به گونه ای که حاصل چنین دگرگونی و تحولی، کاهش نابرابری های اقتصادی و تغییراتی در زمینه های تولید، توزیع و الگوهای مصرف جامعه خواهد بود. امروزه توسعه اقتصادی تنها در چارچوب تئوری خالص اقتصادی مورد توجه نیست؛ بلکه رشد و توسعه اقتصادی یک مسأله اجتماعی سیاسی و فرهنگی است. البته بین رشد و توسعه اقتصادی، تفاوت وجود دارد. رشد اقتصادی صرفاً بیان کننده افزایش تولید یا درآمد سرانه ملی در یک جامعه و بیشتر متکی به ارقام کمی است؛ اما توسعه اقتصادی، فرایند پیچیده تری است که به مفاهیمی چون تغییر و تحولات اقتصادی نزدیک تر است تا مفهوم رشد اقتصادی. توسعه اقتصادی، مفهومی کیفی است.

توسعه اجتماعی: این نوع توسعه با چگونگی و شیوه زندگی افراد یک جامعه پیوندی تنگاتنگ داشته و در ابعاد عینی، ناظر بر بالابردن سطح زندگی عمومی از طریق ایجاد شرایط مطلوب و بهینه در حوزه فقرزدایی، تغذیه، بهداشت، مسکن، آموزش و اوقات فراغت می باشد. **توسعه فرهنگی:** این مفهوم از اوایل دهه ۱۹۸۰ از طرف یونسکو در مباحث توسعه مطرح شده و از مفاهیمی است که نسبت به سایر بخش های توسعه، چون توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از بار ارزشی بیشتری برخوردار است و تأکید بیشتری بر نیازهای غیرمادی افراد جامعه دارد. (از کیا ۱۳۸۰: ۱۸)

توسعه ملی: فرایند توسعه ای همه جانبه ای است، که ابعاد گوناگون توسعه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی (دفاعی) و ارتباطات متقابل آن ها را در برمی گیرد؛ به گونه ای که هر کدام از ابعاد این فرایند در ارتباط مستمر با ابعاد دیگر قرار داشته و در کنش و واکنش و تأثیر و تأثر متقابل، یکدیگر را کامل و یک پیکره واحدی به نام توسعه ملی را پدید می آورند. (نظرپور ۱۳۷۸: ۴۸-۴۴)

۸. اهداف توسعه اقتصادی

افزایش ثروت و رفاه مردم جامعه (ریشه کنی فقر) و ایجاد اشتغال اهداف توسعه اقتصادی است که هر دو در راستای عدالت اجتماعی است. نگاه به توسعه اقتصادی در کشورهای پیشرفته و کشورهای توسعه نیافته متفاوت است. در کشورهای توسعه یافته، هدف اصلی افزایش رفاه و امکانات مردم است در حالی که در کشورهای عقب مانده، بیشتر ریشه کنی فقر و افزایش عدالت

بررسی سیاست های حاکم بر برنامه های توسعه ... (مجید هاشمی فرا و دیگران) ۱۹۷

اجتماعی مدنظر است. البته اهداف توسعه بسیارند. همچنان که در گردهمایی رهبران جهان در سال ۲۰۰۰ میلادی در سازمان ملل متحد تحت عنوان نشست هزاره، اهدافی برای توسعه کشورها مشخص گردید. در این نشست بیانیه ای تصویب شد که بر مبنای آن کشورها باید به پیشنهاد و اجرای برنامه هایی بپردازند که حرکت کشورهای در حال توسعه را در مسیر توسعه یافتگی تسریع بخشد و اهداف توسعه هزاره را محقق سازد. این هدفها عبارت بودند از: ریشه کن کردن فقر مطلق و گرسنگی، دستیابی به آموزش ابتدایی در جهان، ترویج برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان، کاهش میزان مرگ و میر کودکان، بهبود تندرستی مادران، مبارزه با ایدز، مالاریا و دیگر بیماریها، تضمین پایداری زیست محیطی و ایجاد مشارکت جهانی برای توسعه.

۹. تجزیه و تحلیل

۱.۹ دوره پهلوی دوم

برنامه ریزی توسعه با قدمت بیش از هفت دهه در ایران هنوز نتوانسته جایگاه و منزلت خود را پیدا کند و به عنوان پیشران توسعه ایران نقش و کارکرد خود را ایفاء نماید. برخی از پژوهشگران علوم سیاسی و اجتماعی معتقدند عوامل سیاسی از علل عقب ماندگی و ناکامی توسعه یافتگی در ایران است و این علل سیاسی را به دو عامل خارجی و عوامل داخلی تقسیم می کنند. در تاکید بر عوامل خارجی تحت تاثیر نظریات وابستگی و نظام جهانی وضعیت عقب ماندگی ایران را معلول و نتیجه فرایند توسعه کشور های صنعتی غرب (مرکز) و تأثیرات و پیامدهای آن بر کشورهای جهان سوم (پیرامون) از جمله ایران می دانند. در دیدگاه دوم مبتنی بر تاکید بر عوامل داخلی (دولت) با عاریت گرفتن مفهوم اقتدار مطلق و اطاعت محض رعایا از حاکمان به عنوان نوعی از نظام سیاسی تاکید دارند و دولت پهلوی دوم را مشخصاً دولتی پاتری مونیالیسم از دیدگاه ماکس وبر می نامند. اینان معتقدند محمدرضا شاه پهلوی علیرغم حمایت از تغییر و نوسازی و انجام اصلاحات به دلیل پافشاری بر ساختار سیاسی و اقتصادی کشور موفق به ایجاد یک تحول توسعه ای در کشور نشد.

یکی دیگر از مشکلات در فرایند گذار توسعه ایران مشکل نگرشی تفکری و اندیشه ای است. پهلوی دوم مدل توسعه اقتصادی را بدون توجه به شاخص های توسعه سیاسی و اجتماعی به پیش برد. نظام سیاست گذاری ایران به همان میزان که انگیزه های اقتصادی و

منفعت محورانه برای تامین منافع ملی خود داشت، باید از انگیزه های عزت جویانه و منزلت طلبانه نیز برخوردار می بود. تجربه کشورهای جهان سوم و در حال توسعه که مسیر توسعه یافتگی غربی را رفته اند، نشان دهنده این موضوع است که سیر مسیر غربی و قرار گرفتن در ریل لیبرال دموکراسی غربی نمی تواند ارضا کننده نیاز بشری و لزوما پیوستن به باشگاه کشورهای توسعه یافته شود، و متناسب با مقدرات و محذورات ملی کشور هدف نبوده است. توسعه صرفا امری فیزیکی نیست. به عبارتی دیگر در این دوره، در برنامه ها تکنیک بر محتوا غالب شده بود.

بعلاوه عدم توجه ویژه به توانمندی ها و ظرفیت های موجود در کشور با توجه به ساختار های فرهنگی اجتماعی و سیاسی و بومی و تجویز نسخه های مکاتب غربی توسعه از آفات برنامه ریزی تقلیدی از مکاتب مسلط غربی است. حضور کارشناسان آمریکایی در تار و پود نظام برنامه ریزی و تربیت و آموزش نسل جدید بروکرات های ایرانی شاغل در حوزه برنامه ریزی به طور کلی شاکله اصلی نگاه حاکم در آن توجه به توانمندی های برون گرایانه در تدبیر امور اقتصادی و توسعه جامعه ایرانی بود. استحاله فکری و وابستگی نخبگان ایرانی به نسخه های پیچیده شده از سوی تکنوکرات های غربی و امریکایی و همچنین عدم آمادگی جامعه عمدتا روستایی و سنتی ایران برای ورود به دوران گذار به توسعه و فقدان پایگاه مردمی دولت از عوامل شکست برنامه های توسعه بود.

تاریخ معاصر ایران درگیر رقابت دو رویکرد در خصوص نحوه اداره اقتصاد کشور بوده است. یک نگاه، راه برون رفت از مشکلات را در اتکای به قدرت های خارجی و استفاده از امکانات دول قدرتمند برای ارتقای اداره کشور می داند و جریان دیگر، ضمن لزوم بهره گیری معقول از تجارب بیگانگان، اتکای اصلی را به استفاده بهینه از توانمندی های داخلی و زمینه سازی برای رشد آنها قرار می دهد. فضای عمومی سیاستگذاری از ابتدای پیدایی دغدغه پیشرفت در کشور ما، عمدتاً در اختیار دسته اول قرار داشته است. براساس چنین رویکردی، تجربه اقتصادی اجرای اصل چهار ترومن، ضمن از بین بردن توان اقتصاد کشاورزی، عوارض سنگینی چون مهاجرت گسترده، حاشیه نشینی و وابستگی سیاسی رژیم پهلوی، استحاله فکری و وابستگی نخبگان ایرانی، و در نهایت، سقوط آن را به دنبال داشت. اصل چهار ترومن بعنوان مداخله برنامه ریزی شده آمریکا برای مقابله با کمونیزم و اعمال نفوذ در جهان از جمله ایران محسوب می شود. و از اصول سیاست خارجی این کشور برای وابسته کردن سیستم اقتصادی کشورها طی سالهای پس از جنگ جهانی دوم است. این سیاستگذاری اشتباه و ادامه

بررسی سیاست های حاکم بر برنامه های توسعه ... (مجید هاشمی فرا و دیگران) ۱۹۹

آن روند به اشکال مختلف طی دهه های بعدی اثرات مخربی بر اقتصاد کشور بر جای گذاشته است.

۲.۹ دوره جمهوری اسلامی ایران

در دوره بعد از انقلاب نیز با مفهوم جدیدی مواجه شدیم به این معنا که به موجب قانون اساسی، جمهوریت نظام بیانگر شکل گیری دولت جمهوری و، مدل نظام جمهوری اسلامی با مدل های مرسوم در دموکراسی غربی متفاوت بود. اصول مختلف قانون اساسی نیز، تقسیم کار روشن میان دولت و بازار و پرهیز از دولت محوری، عدم تصدی گری دولت در امور اقتصادی و مشارکت مردم در مدیریت اقتصادی در قالب بخش های خصوصی و تعاونی را به رسمیت شناخته است. لیکن ادامه مسیر ریل گذاری شده در دولت های پیش از انقلاب و در راستای دولت محوری و شبه دولت محوری، باعث شده است که، برنامه نویسی در ایران امروز، هنوز ماهیت کاملاً دستوری و متمرکز داشته باشد. به عبارت دیگر بازیگر اصلی و مستقیم تحقق برنامه دولت و اعمار آن است. اجرای سیاست توسعه اقتصادی در دهه های گذشته از سوی دولت ضمن تحمیل هزینه های مادی و معنوی سنگین بر مردم موجب بزرگتر شدن دولت و افزایش انحصار اقتصادی آن، خصوصی سازی ناقص و ناسالم و تدوین سیاست های پولی و مالی غیر علمی و غیر اقتصادی گردید. افزایش روز افزون تورم و گسترش بیکاری، ناتوانی دولت در حل بحران توزیع درآمدها، گسترش فقر و محرومیت، رشد مقطعی تولید ناخالص ملی و کاهش سرمایه گذاری، ناکارآمدی سیاست صنعتی را افزایش داد و به موازات فساد گسترده مالی و اداری و امنیت نامتوازن و فرار مغزها و سرمایه ها در اجرای این برنامه ها منجر شد و دولت خود به مهم ترین مانع بر سر راه توسعه تبدیل شد. عدم توجه به توانمندی ها و ظرفیت های موجود در کشور با توجه به ساختار های فرهنگی اجتماعی و سیاسی و بومی، و نیز نبود برنامه ریزی نظام آماری و اطلاعاتی مناسب در کشور بر اساس آمار و آمایش سرزمین موجب عدم توفیق در اجرای و نقص در نتایج حاصله و دور شدن از اهداف توسعه ای گردید. برنامه های توسعه پس از انقلاب به انحصار های اقتصادی برای طبقات سیاسی در ایران و پلورالیسم شدید طبقاتی به نفع ثروتمندان نوکیسه و در نتیجه گسترش اقتصاد سوداگرایانه و ایجاد طبقه سرمایه دار سوداگرانجامید و حتی برنامه چهارم توسعه با روی کار آمدن دولت نهم نادیده انگاشته شد. ارتباط ضعیف لوایح با سیاست های کلی اقتصاد مقاومتی، عدم تطابق احکام

پیشنهادی با سیاست های ابلاغی رهبرانقلاب و توسعه نهادگرایی از نوع غربی در روح کلی برنامه های توسعه از ایرادات برنامه های توسعه بعد از انقلاب است.

علیرغم تصریح قانون اساسی و اسناد بالادستی از جمله سند الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، عدم اجماع درباره مکاتب و پارادایم های اقتصادی برنامه ها و فقر نظری و علمی درباره الگوهای توسعه و مدل بهینه برای کشور موجب شده است که رویکرد حاکم بر برنامه های توسعه پیوسته با دگرگونی های اساسی مواجه شود. به بیان دیگر نه تنها رویکرد برنامه ها با نیازهای بومی و ملی و اهداف ارزشی کشور تناسب ندارد، بلکه پارادایم غیر بومی حاکم بر برنامه ها نیز ثابت نمی ماند و با توجه به رویکردهای دولت تدوین کننده برنامه تغییر می کند. برنامه توسعه هفتم دو سند پشتیبان نیز دارد. اول، بیانیه گام دوم مقام معظم رهبری برای جهت گیری چهل ساله آینده جمهوری اسلامی ایران و دیگری سند الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت که پس از ابلاغ به کارگزاران و جامعه فرهنگی و علمی کشور مبنای سیاستگذاری پیشرفت قرار گرفته است. برنامه های توسعه در تحکیم ساخت درونی قدرت جمهوری اسلامی ایران نقش بسیار اساسی دارند و اگر این تحول بخواهد به عنوان موتور محرک جریانات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران تاثیری ایجاد کند باید از طریق سیاستگذاری بر پایه حوزه های مرتبط با توسعه در معنای عام کلمه باشد.

۱۰. نتیجه گیری

اشتباه بزرگی که سیاست گذاران اقتصادی در دوره پهلوی دوم و متعاقباً در تقلید از این سیاست ها در برهه هایی از برنامه های توسعه بعد از انقلاب رخ داد، ناشی از عدم توجه به الگوهای توسعه درون گرا و برون نگر است. رویکرد نظام و رهبری در خصوص ارائه الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، و نیز ابلاغ سیاست های کلی نظام در حوزه های مختلف از جمله اقتصاد مقاومتی اگر چه بعد از گذشت چهل سال و بسیار دیر هنگام به وقوع پیوسته، اما میتواند نشانه های روشنی از عزم کشور برای رسیدن به الگویی بومی و ملی برای دستیابی به توسعه و پیشرفت همه جانبه باشد. تفاوت اصلی گفتمان حاکم بر برنامه های توسعه دوره پهلوی دوم و بعد از انقلاب، در رویکرد ها و اهداف بوده است. مدل توسعه ای ایران در قبل از انقلاب، تجویزی جهان غرب بوده و رسانه ها نیز در آن دوره همان مولفه های تجویزی را تبلیغ و تاکید می کردند. اسناد و شواهد حکایت از این معنا دارد که پس از انقلاب تلاش های گسترده ای برای پیدا کردن مسیر اصلی صورت گرفت و در واقع به مدل هایی بومی هم رسیدیم. لیکن

بررسی سیاست های حاکم بر برنامه های توسعه ... (مجید هاشمی فرا و دیگران) ۲۰۱

اصرار بدنه تکنوکرات و حضور تحصیل کردگان غربی در ساختار برنامه ریزی کشور و حرکت بر ریل اقتصادی معیوب رژیم پهلوی و تاسی به تکرار مدل های تقلیدی و وارداتی باعث شد تا مدت ها درچنین فضایی، کنشگری برای تغییر مسیر و ورود به بومی سازی تفکر توسعه امری بسیار دشوار باشد. توجه بیش از حد به اقتصاد دولتی، بی توجهی به مبانی نظری و اقتضائات ایرانی، اسلامی، از ابتدای انقلاب و الگوبرداری ناقص از نسخه های وارداتی توسعه را می توان از مهمترین آسیب ها و نقایص برنامه های تدوین شده برای توسعه ایران از ابتدا تا کنون، برشمرد. توجه به این نکته ضروری است که تا زمانی که برنامه های توسعه با الهام از مبانی نظری منطبق بر زیست بوم ایران و نیز واقعیات و نیازهای کشور تدوین نشود و با همت و جدیت و کارآمدی دستگاه های مسئول اجرایی نگردد، نمی تواند اهداف توسعه و پیشرفت را در کشور محقق کند.

پیشنهادهات

- ارائه سیاست های کلی تحولی که منشا تغییر مسیرهای اقتصادی براساس گفتمان الگوی اقتصاد درون زا.
- شناسایی نقاط فاصله سیاست های اقتصادی موجود و تطبیق آنها با الگوی اقتصاد درون زا و عدم تجویز نسخه های مکاتب غربی.
- توجه ویژه به محورهای راهبردی بیانیه گام دوم انقلاب و بازطراحی ساختارهای موجود بر مبنای مبانی انقلاب اسلامی.
- توجه به عدالت اجتماعی به عنوان مهم ترین آرمان اجتماعی اسلام. برای تحقق اهداف انقلاب اسلامی.
- مردمی کردن تلاشها و دوری از تصدی گری دولت ها با نگاه اثربخش و خودجوش و خلاقانه با تاکید بر اصل ۴۴ قانون اساسی.
- تمرکز بر اقتضائات توسعه مردم بنیاد، بر مبنای مشارکت مردمی و ساخت اقتصادی و اقتصاد مبتنی بر تعاون.
- تاکید بر توانمندی ها و ظرفیت های موجود در کشور با توجه به ساختارهای فرهنگی اجتماعی و سیاسی و بومی.

- باز طراحی برنامه ریزی نظام آماری و اطلاعاتی مناسب در کشور بر اساس آمار و آمایش سرزمین.
- پرهیز از دولت زدگی و دولت محوری و حرکت به سمت برنامه نویسی نظارت محور، برخوردار از شاخص و ضمانت اجرا که بازیگران، مخاطبان اصلی و ناظران آن عاملان غیردولتی در بخش های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی هستند.
- تغییر نگرش کلی حاکم بر برنامه ها و ایجاد فرایند برنامه نویسی هدفمند، مختصر، مشارکتی و مبتنی بر اجماع.
- پرهیز از بلندپروازی، لزوم واقع نگری و اصل اولویت بندی در برنامه ها موجب کارآمدی و اثربخشی بسیار موثر است.
- توجه به گفتمان تمدن ایرانی، اسلامی در طراحی برنامه و نگاه غیر آرمان گرایانه در سازوکارهای گفتمان سازی و اندیشه ای.
- نوسازی نظام برنامه ریزی کشور در چارچوب الزامات و نیازهای اقتصاد کشور در دوران معاصر.
- توجه به توسعه متوازن در حوزه های اقتصادی و سیاسی و نگاه اصولی به فرهنگ به عنوان زیر بنای ساختاری در جامعه.
- شکل گیری بروکراسی نوین دولتی مبتنی بر شایسته سالاری و تقسیم کار و تخصص.

کتابنامه

- توفیق، فیروز (۱۳۵۹). برنامه ریزی در ایران و چشم انداز آینده آن، فصل اول، موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه ریزی
- تودارو، مایکل (۱۳۸۳) توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران: کوهسار
- روشه، گی (۱۳۸۱)، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی
- کامران، فریدون (۱۳۷۴) توسعه و برنامه ریزی روستایی، تهران، آوای نور،
- عظیمی، حسین (۱۳۹۱)، اقتصاد ایران: توسعه، برنامه ریزی، سیاست و فرهنگ، نشر نی
- ازکیا، مصطفی (۱۳۸۰)، جامعه شناسی توسعه، تهران، نشر کلمه
- نظرپور، محمد تقی (۱۳۷۸) ارزش ها و توسعه، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

بررسی سیاست های حاکم بر برنامه های توسعه ... (مجید هاشمی فرا و دیگران) ۲۰۳

سو، آلوین (۱۳۷۷)، تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی تهران

(سمیعی، علیرضا) (۱۳۹۴)، نظریه پساتوسعه و الگوی اقتصاد مقاومتی، مطالعات راهبردی بسیج

واتسلاف هاول (۱۹۸۵) قدرت بی قدرتان، ترجمه احسان کیانی خواه، تهران نشر نو

ساعی، احمد (۱۳۸۴)، توسعه در مکاتب متعارض، نشر قومس

ندروین پیترز، جان، (۱۳۹۴)، نظریه توسعه، ترجمه انور محمدی، نشر گل آذین

(جان ندروین ۱۳۹۴: ۹۴) - ۶ (نظریه توسعه جان ندروین ترجمه انور محمدی صفحه ۹۵-۹۴).

سلیمی فر، مصطفی (۱۳۸۸)، اقتصاد توسعه موضوعات منتخب. نشر موحد

کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۲) اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمد رضا نفیسی، نشر مرکز

هادی زوز، بهروز، (۱۳۸۹)، بررسی نظام برنامه ریزی اقتصادی در ایران، مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی

سازمان برنامه و بودجه، قانون برنامه اول توسعه اقتصادی اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲

ازکیا، مصطفی (۱۳۷۷) جامعه شناسی توسعه. تهران نشر کلمه

Hagen, E. E. (1980) On the theory of social change. New York, NY: The Dorsay Press

<https://www.mtholyoke.edu/acad/intrel/depend.ht> College, July 1966 Mtholyoke.edu. Retrieved 2013-05-24